

مجله موسیقی

شماره یازدهم و دوازدهم

بهمن و اسفند ماه ۱۳۱۸

سال اول



ارزش احساسات

روزنامه گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
(دبانه شماره پیش)
رساله جامع علوم انسانی

زندگانی بعضی از نویسندگان و هنرپیشگان در کشورهاییکه ملامت از فقرو ذلت های آن بوده یا آثار هنری ایشان نارس و بالاتر از فهم و نظر عمومی قرار گرفته است انعکاس رقت انگیز را در آثار آنها بجا گذاشته همانطور که فشار احساسات بروی آنها در بجه عالم تازه فکری را باز کرده است .

نیچه بمناسبتی بفهم این مطلب نزدیک شده میخواهد بگوید که احتیاج ژنی اشخاص را بوجود می آورد . در این ژنی می بایست قسمتی از احساسات انسانی را هم داخل کرد . در عین حال که آن احساسات قادر هستند که ژنی اشخاص را نابود کنند .

و اگر هنر پیشگان توانسته اند که آثاری از هنر خودشان بیادگار بگذارند نباید تصور کرد که قبل از رفع نگرانی‌ها و تا اندازه راحتی بوده است .

برای کار کردن تنها داشتن تکنیک و احساساتی که تحریک بکار می‌کند کافی نیست ؛ بلکه موقعیت هم در آن دخیل است .

موقعیت هائی در زندگانی فراهم می‌آید که جانشین هر چیز واقع شده و بسبب انزجار و تشویش یا دل‌باختگی هائی که در زبردست ترین هنر پیشگان تولید می‌کند استعداد و قوه ایجاد و حتی گاهی ذوق آنها را در حال وقفه نگاه می‌دارد ؛



در این موقع هنر پیشگان هم مثل همه مردم بزندگانی خود می‌چسبند و لذات و منافعی را که در آن دیده یا احتمال می‌دهند می‌طلبند . این حرف که می‌گویند : (کل و سبزه لازم است تا شاعر بشنشد شعر بگوید) اگر مقصود عمومیت دادن مطلب در هر مورد و برای همه کس باشد خیلی نقل است . کل و سبزه هائی وجود دارد که شاعر را فقط با لذتهای آنی خود مرکوب می‌سازند . گمان نمی‌برم اگر نقاشی هم بدیدار محبوبه عزیز خود نائل شود بجای مصحبت‌های بموقع بطرح صورت او پیردازد . بطوریکه هنر را بر استفاده لازم در محل خود ترجیح بدهد . قبل از همه چیز زندگانی است .

مصاحبتی که یکی از دوستانم با من کرد من بخوبی یاد دارم . در موقعی که به وطن دور دست من آمده بود . هر دو بالای گردنه روی تنه خشک شده کاجی وحشی نشسته بودیم . جنگلهای دور دست و جلگه قشنگ و سحر انگیز ما را تسخیر کرده بود . دوست من از من پرسید : « دیگر چه چیز های تازه که نوشته باشی ؟ » جوابی که من باو دادم این بود : باید اول ببینی دیگر بچه درد هائی در زندگانی خود مبتلا هستم . حالا که من در این ناحیه هنر خود را فراموش کرده ام . مثل پرنده ها

تنم را در آب می‌شویم . مثل وحش‌ها لباس پوشیده و زندگی میکنم . در همان تاریخ که او شکار خرس مرا برای پاورقی یکی از روزنامه‌ها تهیه میکرد من زندگانی مخصوص خود را ادامه میدادم و نمیخواستم جز راجع بآن کوه‌ها راجع بچیز دیگر فکر کنم و احساساتی نسبت بچیزهای خارجی نشان بدهم .

همین حال را دارد انسان در موقعیکه سختی‌ها و زحمات زندگانی گریبان گیر او است . باین معنی که نمیتوان گفت درحین اینکه نویسنده یا شاعر دچار هیجان سختی در زندگانی خود واقع میشود داستانی بنا برحالت شور انگیز خود می‌نویسد یا قطعه شعری را بنظم در می‌آورد . مگر اینکه این هیجان مبارزه را تقاضا نکرده و فرصت و فراغت برای نویسنده که قصد آزمایش در هنر خود را داشته باقی‌گذارده باشد .



اگر بعضی از هنرپیشگان درموقع تنگدستی خود مجبور به تهیه آثاری برای فروش شده اند آن موضوع جداگانه است . آثار باین شکل تهیه شده معرف وضعیت آنها نیستند بعلاوه کمتر از کارهای استادان آنها محسوب میشوند . این معامله تجارت است و لازم نیست با موقعیت آنها وفق پیدا کنند . مطالعات فریبگی

موقعیت‌های با اهمیت اند که موجود آثار با اهمیت اند . آفرینندگانی که در جوار شما راه می‌روند خودشان خبر ندارند چه چیزها خواهند آفرید ولی آنها از روی مجموعه احساسات و یادآورهای جزئیاتی که در مغز خود ذخیره دارند و در آنها نمود کرده و جایگزین شده و در ترکیب هیئت ایدئولوژی آنها مؤثر است آثار خود را بوجود می‌آورند .

همین که همه چیز جمع شد تحریکی مختصر برای احساسات آنها کافی است میتوانند برای جزئیاتی بدفترچه‌های یادداشت خود اگر لازم باشد رجوع کنند . باین ترتیب فکر آنها هم بکار می‌افتد .

راست است که افکار زندگانی جدا از احساسات دارند و پدیه های فکری و شرایطی که افکار را بوجود می آورند مقدار های احساسی نیستند. و قتیکه بر کلی به مبحث انکار وجود خارجی اشیا می رسد. یا دکارت بامتد استدلالی خود در خصوص وسعت فکر می کند. یا فیلسوف دیگر مثلاً ملا صدر در اصالت وجود حرف می زند هیچکدام دچار تألمات و فشار احساسات نبوده اند. ولی این مسئله قابل تحقیق است که چطور و از چه راه اساس آن افکار فیلسوفانه از زندگانی و احساسات راجع بآن فراهم آمده یا نیامده است.

فهم این مسئله در هنر و آثار آن شامل هیچگونه پیچیدگی نیست. در آثار هنر پیشگان (مخصوصاً از اواخر قرن نوزدهم بیائین) باسانی بنای رشته های افکار پیدا می شود و می بینیم که تاچه اندازه احساساتی راجع بزنگانی (و همین زندگانی عادی) در آن دخیل واقع شده است.

هنریشه نیست که تا متأثر نشده و بهیجان نیامده یا حالت دیگر احساسی او را تحریک نکرده دلچسب و طبیعی و بیجا چیزی نوشته یا قطعه موسیقی ترکیب کرده یا پرده از نقاشی بوجود آورده باشد. هیچ اثر هنری در دنیا اینقدر تقلیدی و بنابراین بی مزه و کم عمر بوجود نیامده است مگر در موقع فراهم نبودن وضعیاتی که بآن اشاره رفت.

پرتال جامع علوم انسانی
پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

با وجود این می بینیم نویسندگان و شعرا گاهی چیز های بیجا و بیمزه در بین آثار خود بمردم نشان می دهند بدون اینکه خودشان ملتفت کار خود بوده باشند. در این مورد باید متوجه مطلب دیگر بود: خودخواهی و خود نمائی های اشخاص آثاری را بوجود می آورد که در موقع خود می بینند که پیدایش آنها هیچ لزوم نداشته است. ولی همیشه در خصوص لزوم اشیا فکر نمی کنند بلکه زندگانی را با منافع و لذات آن چنانکه هست طلبیده و می گذرانند. خود خواهیها و خود نمائیها هم گوشه از احساسات آنها را

تصاحب کرده و مثل هوس آنها را بکار تحریک می کند.

در عین حال علل دیگر هست که هنرپیشگان همیشه آثار آبرومندانه ب مردم نمیدهند. آنها هم باید در نظر داشت که مثل عموم مردم بمواقعی میرسند که احساساتشان تسکین یافته یا قوای مغزی آنها خسته مانده است. در اینموقع تحریکی مختصر آنها را بکار وا داشته ولی قادر نیستند آنطور که باید خود را جلوه بدهند. باین واسطه آثار آنها هم که بواسطه آنها ظاهر میشود از ارزش خود کاسته است. زیرا که هیچ چیز باندازه کافی آنها را مجذوب نساخته. آنها با پس مانده احساسات و عادت خود کار کرده، هر چیز در نظرشان سرسری و اصول هنر را خشک و بیجا نمودار ساخته ذوق خود را بیهوده بخرج داده اند.

چیزی که فهمیده شده است این است که اغلب هنرپیشگان در مراحل ضعف و پیری خود که استعداد های مخفی بدنی در آنها تنزل می یابد دلچسب کار نمی کنند. ولی این در هر مورد دخیل در آثار آنها واقع نمیشود. یعنی میتوان گفت که آنها فقط بواسطه استعداد های نامبرده خود کار میکنند.

با تعبیر جامع، هنرپیشگان بهترین آثار خود را بنا بر شدیدترین مجذوبیتهای خود بظهور رسانیده اند. در داستانها و مطالب وصفی مخصوصاً این معنی را بهتر میتوان درک کرد. نویسنده کلیه قسمت های داستان خود را طوری ننویسد که در مقام ارزش هنری با هم مساوی بوده باشند. تمام شاهنامه مثل چند قسمت که از آن انتخاب بشود نیست، برای اینکه شاعر در بعضی موارد داستان زیادتر را غیب و مجذوب و بعلاوه برای کار مهیاتر بوده است.

حتی بازیگرهای تئاتر و سینما هم در این مورد مستثنی نیستند. اگر چه آنها قبلاً چیزی را تمرین کرده و بنا بر اصولی نشان میدهند با وجود این احساسات آنها در جلوه دار کردن بازیهای آنها نافذ اگر در بازیهای آنها دقت شود کم و بیش به نفوذ احساسات آنها بر می خوریم.

اینکه میگویند: «ژنی در حالات خود مساوی نیست» اشاره باین جزئیات است که بطور قبلی در موضوع کار هنر پیشگان باید در نظر گرفت. در مقابل سؤال:

(چرا ژنی مساوی نیست) چرا باید مساوی باشد ، را می بایست جواب داد . ولی بر حسب تعلیل و تجزیه این مطلب به توانائی در کار و اندازه احساسات هنرپیشگان بر می خوریم .

هنر پیشگان زبردست غالباً بر اثر حوادث خارجی که در زندگانی آنها و سایر مردم پیش می آید دچار تکان و احساساتی هستند و بمردم امر را چنان مشتبّه می دارند که خیال میکنند آنها فطرتاً رنجور و سرشته با عواطف بدنیا آمده اند . این نظریه هم نظریه فلاسفه و هم با توجیهاتی نظریه علما محسوب می شود . در واقع فلاسفه میتوانند (اگرچه از اساس تصویری نظریات خود گذشت نمی کنند) از مقررات علم دلیل به نفع فلسفه برای منظور خود بدست بیاورند .

میکوبند مردمان زود رنج و حساس دچار ناخوشیهای کبدی و ضعف اعصاب هستند . یا سایر علتهائی که بدن انسان مربوط میشوند و از زمان تولد با انسان همراه بوده بلکه انسان از نیاکان خود آنها را ارث برده است . در واقع اساس زیبائیهای هنری را در بهترین اشعار تغزلی و داستانهای عاشقانه و هرچیز که حساسیت فوق العاده انسان را برساند چیزی جز نتیجه مرض نباید محسوب داشت . و اگر امراض با ترقی علم بر طرف شود عالم هنر فاقد خیلی از آثار عمده خواهد بود .

همین طور میگویند استعداد های بدنی و نتایج حاصل از آن که بحسب اختلاف فیزیکی بدنها تغییر میکنند مردم را برای عاشق پیشگی و شوریدگی هائیکه هست مهیا ساخته است .

بعقیده دیگر آحاد و عناصر احساسی در اشخاص نه با تأثرات آنها بلکه با اساس اخلاقی (مثل صداقت و سادگی) مربوط میشود . در صورتیکه علماً حساسیت عصبی و شدت تأثیرات و زود رنجی را در اشخاص مورد دقت قرار میدهند ، ولی هیچیک از این قضاوتها معرفت ما را در خصوص قضیه از هر طرف کامل نمیکند !